سبک مراقبت

بچه، شاداب‌ترین میوه خوش زندگی است و عالی‌ترین ثمره حیاتی از بوستان انسانیت و معطرترین گل از گلستان بشریت است. زن‌هایی که به جای بچه‌داری و تکثیر این نوباوه ریحان آدمی، این عمل سالم و نیکو را ترک می‌کنند و به دنبال کارهای خارج از منزل می‌روند، چقدر از قافله تقدم و پیشرفت عقب افتاده‌اند!

مواهب فرزندآوری از نگاه علامه سیدمحمدحسین حسینی طهرانی

فرزند بیشتر، خدمت بیشتر به جامعه

■ **محمد مهر**

در منابع روایی که از سوی اندیشمندان دینی به دست ما می‌رسد، گاه تصویرهای بسیار عاطفی و تکان‌دهنده‌ای موج می‌زند. تصویرهایی که می‌تواند اذهان ما را مدت‌ها درگیر عطوفتی کند که در لایه‌های عمیق‌تر این متون وجود دارد. وقتی کتاب «رساله نکاحیه» علامه طهرانی را می‌خواندم به روایتی از رسول‌الله (ص) برخوردم که بسیار زیبا، هیجان‌انگیز و عاطفی بود. آن جا که پیامبر(ص) فرموده بود: «من به شما امت در روز قیامت بر سایر امت‌ها افتخار می‌کنم، حتی به جنینی که سقط شده باشد! او پیوسته بر در بهشت ایستاده و مقیم است، با حالت افتخار و مباهات، شکم خود را به جلو داده و دست بر کمر زده، در این حال خداوند عزوجل به او می‌گوید: داخل در بهشت شو! او پاسخ می‌دهد: داخل نمی‌شوم تا پدر و مادرم پیش از من داخل شوند! در این حال خداوند تبارک و تعالی به فرشته‌ای از فرشتگان می‌گوید: پدر و مادرش را نزد من بیاور! و خداوند امر می‌فرماید که آن دو نفر در بهشت وارد شوند. خداوند به فرزند سقط شده در این موقع می‌گوید: این به علت زیادی فضل و رحمت من برای تو بوده است!»

این روایت احتمالاً در میان ده‌ها و صدها روایتی است که در ذهن ما خاموش شده است، در ذهن جامعه ما که خواه ناخواه در این سال‌ها به مظاهر مدرن زندگی انس و الفت گرفته است اما این تصویرها درباره عزت یک جنین که حتی به دوران نوزادی هم نرسیده می‌تواند برای فرهنگ عمومی ما تکان‌دهنده و عبرت‌آموز باشد، فرهنگی که در آن گاهی بسیار راحت و به بهانه‌های مختلف جنین‌ها کشته و از سر راه برداشته می‌شوند بدون آن که ارزش حقیقی و ذاتی آنها سنجیده شده باشد.

مرحوم علامه سیدمحمدحسین حسینی طهرانی از علمای دوران معاصر کتابی دارد به نام «رساله نکاحیه، کاهش جمعیت، ضربه‌ای سهمگین بر پیکر مسلمین». علامه طهرانی از علمای منتقد «طرح کنترل جمعیت» در دهه ۶۰ بوده و در همان زمان هم مراتب اعتراض خود را به محتوای این طرح اعلام می‌کند.

اما کتاب ایشان در سال ۷۳ منتشر می‌شود. خود علامه درباره انگیزه انتشار این مکتوب در اثر خود می‌نویسد: «چون در حین طبع این رساله نکاحیه که از ارتحال فقید معظم رهبر کبیر انقلاب اسلامی پنج سال می‌گذشت و در این مدت درباره قطع نسل ملت ایران و کشور شیعه فعالیت‌هایی چشمگیر و خطیر به وقوع پیوست و به عنوان تنظیم و اصلاح امور خانواده چنان بر این ملت مسکین یورش برده و برای اغفال آنها و عقیم ساختن مردان و زنان آنها از هیچ کوشش و سعی‌ای دریغ نکرده‌اند و به نام اسلام و موافقت دین محمدی و آیین جعفری و به نام موافقت علما این اعمال را انجام داده‌اند، لهذا فقط برای اطلاع و بیداری شیعه، حقیر بر خود لازم دیدم مطالبی را تحت عنوان تذییلات (زیرنویس‌ها) در اینجا ذکر کنم تا این قوم و ملت کهن و صبور و رنجدیده تکالیف خود را در امر نکاح نزد خداوند سبحان بدانند.»

وی در ادامه با نگاهی انتقادی به سیاست دولت وقت می‌نویسد: «در سمینارها و نشست‌ها صرفاً موافقین با مسئله را دعوت می‌کردند و از مخالفین نه تنها دعوتی به عمل نمی‌آمد، بلکه از اطلاع آنها و از ورود آنها به اطراف و جوانب آنچه در آن سمینار سربسته و دربسته گذشته است، به طور کامل استیحاش داشتند.»

علامه سیدمحمدحسین حسینی طهرانی در این اثر می‌کوشد از زوایای مختلفی به موضوع فرزندآوری و باروری نگاه کند. او البته مرد دین است و با مراجعه به رهیافت‌های قرآنی و روایی می‌خواهد تذکارهای جدی درباره آنچه یک انحراف بزرگ در جامعه مسلمین می‌داند هشدار دهد اما به این زاویه‌ها هم بسنده نمی‌کند و از رهیافت‌های طب سنتی و حتی پزشکی جدید هم کمک می‌گیرد که ثابت کند فرزندآوری برخلاف آنچه در جامعه امروز تبلیغ می‌شود به نفع سلامت جسمی و ذهنی زنان است. آنچه در ادامه می‌آید گزیده‌ای از مباحث این کتاب است.

■ **سلامت زن در فرزندآوری است**

سلامت بدن و روان زن در زاییدن است؛ در حامله شدن و شیر دادن است. بَه‌بَه از بانوانی که یا در شکم خود بچه می‌پرورند یا در آغوش خود بچه را شیر می‌دهند! این بهشت است. این سُبُل سلام است.

زن باید مانند مرد پیوسته راه تقرب را بپیماید و آن وقتی است که: دوش به دوش مرد نماز بخواند و روزه بگیرد و طواف کند و این فقط وقتی است که حامله باشد یا طفل خود را شیر دهد.

این حقیر روزی به یکی از پزشکان حاذق و بصیر و متعهد که سخن از این موضوع به میان آمده بود، گفتم: سلامت و سعادت زن در این است که یا حامله باشد یا بچه در زیر پستان خود داشته باشد. قدری تأمل کرد و گفت آقا این گفتار، مطابق آخرین نتیجه کنگره‌های پزشکی است که امسال در امریکا برگزار شده و من تز دکتری خود را در امریکا در همین موضوع قرار داده‌ام. آنگاه گفت طبق آخرین مدارک و آمار، دخترانی که قبل از ۱۸ سال بچه بزایند سرطان پستان نمی‌گیرند. و هر چه دیرتر بچه بزایند، درصد خطر تهدید سرطان پستان در آنها زیاد می‌شود؛ تا چون از سن ۳۰ سالگی بگذرند خطر سرطان پستان به نحو مضاعف بالا می‌رود اما زنانی که اصلاً ازدواج نکنند و بچه نیاورند، درصد خطر سرطان پستان در آنها سرسام‌آور است.

■ **سم قاتل را به نام هدیه به مردم دادند**

این مطالب را که عین واقعیت است، قیاس کنید با تبلیغات و انتشارات استعمار کافر که بر در و دیوار نوشته بود: «زندگی خوش‌تر، فرزند کمتر» یا «فرزند فقط یکی یا دو تا» و در یک صفحه پوستر یا پلاکارد، عکس یک مرد و یک زن را کشیده بود که در دستشان یک دختر و یک پسر بود و به طور شادابی و خوشحالی در حرکت بودند و دست راست را بلند کرده، فقط انگشت وُسْطَی و مُسَبحه (سَبابه) را به طرف بالا باز نموده تا نشان دهند که اولاً فقط فرزند باید دو تا باشد و بس و ثانیاً این را با حرف ۷ که رمز موفقیت است، خاطر نشان نموده باشند.

از این تابلوها بر هر اداره‌ای و کانونی، بالاخص در سالن بیمارستان‌ها و درمانگاه‌ها و محل اجتماع مردم زده می‌شد و مردم می‌دیدند. بیچاره‌ها هم باور می‌کردند و از زیادی بچه خودداری می‌کردند و زن‌ها دسته دسته به درمانگاه‌ها می‌آمدند و قرص‌های ضد حاملگی را به عنوان هدیه و تُحفه، مجانی می‌گرفتند و با خوشحالی همراه خود می‌بردند. غافل از اینکه این قرص‌ها همچون قرص اسْتِرکُنین، سم قاتل است که بر روی آن لعاب شیرین کشیده باشند.

■ **فرزندت ارزشمندتر است یا دکتری‌هایت؟**

بچه، شاداب‌ترین میوه خوش زندگی است و عالی‌ترین ثمره حیاتی از بوستان انسانیت و معطرترین گل از گلستان بشریت است. زن‌هایی که به جای بچه‌داری و تکثیر این نوباوه ریحان آدمی، این عمل سالم و نیکو را ترک می‌کنند و به دنبال کارهای خارج از منزل می‌روند، چقدر از قافله تقدم و پیشرفت عقب افتاده‌اند!

آنها هر کاری بکنند و به هر مقام و شغلی دست بزنند و هرگونه هنر و فنی را بیاموزند، به طوری که فرضاً سراسر اتاقشان را از تابلوهای دکتری و مهندسی و سایر فنون زینت دهند و تا پایان عمرشان هم اگر تلاش کنند و حقاً و واقعاً نیتشان خوب باشد و درصدد خدمت به اجتماع بوده باشند، همه اینها به‌قدر یک بچه زاییدن و شیردادن و آن را بزرگ کردن و تربیت نمودن و به جامعه تحویل دادن ارزش ندارد؛ به دو دلیل: اول آنکه: این خانمی که سراسر اتاقش را از دیپلم‌ها و لیسانس‌ها و دکتراها پر کرده است و در هر مقام و پست که شاغل شده است، صد برابر آن هم اگر فرضاً بر آن افزوده گردد، چنانچه به او بگویند تو حاضری این فرزندت را بدهی و مقامات و گواهینامه‌هایت محفوظ باشد؟! یا آنها را فدای این فرزند می‌کنی؟! فوراً می‌گوید فدا می‌کنم! فرزند، برای من ارزشش بیشتر است.

پس ای خانمی که به یک فرزند یا دو فرزند اکتفا کرده‌ای و خودت را سرگرم کارهای دیگر نموده‌ای! بدان که آن فرزندهای احتمالی که در صورت فرض زاییدن به وجود می‌آمدند و اینک نیامده‌اند، همانند همین فرزند تو هستند. همه آنها را از دست داده‌ای! و به فوز عظیم نرسیده‌ای! و آن فرزندهای لطیف و شیرین را فدای این مشاغل و در حقیقت شواغل نموده‌ای! این به اعتراف خودت، خسرانی است بزرگ و تهیدستی و فقری است سترگ و علت و رمز حل این معما آن است که فرزند دارای حیات و زندگی است و مشابه خود توست و بقا وجود توست! فلهذا هیچ چیز از اموال و تجارت‌ها و صناعت‌ها و مقام‌ها، ارزش او را ندارند و نمی‌توانند داشته باشند، زیرا اصل حیات و زندگی تو، برای تو ارزشش از همه مقام‌ها و تعینات و اندوخته‌ها بیشتر است.

■ **خدمات خود را تکثیر کنید**

بچه زاییدن، تکثیر مثل نمودن است. یعنی زن، موجوداتی را مشابه خود، از پسر و دختر به وجود می‌آورد. اگر زنی شش اولاد زایید، شش انسان مشابه خود را در خارج ایجاد کرده است و اگر ۱۰ اولاد زایید، ۱۰ انسان مشابه خود را. تازه اگر این اولاد دختر باشند، وگرنه اگر همه آنها یا بعضی از آنها پسر باشند، موجودات قوی‌تر و نیرومندتری را در خارج به وجود آورده است.

این اولاد در اثر زحمت مادر و تکمیل رشد و تربیت، هر کدام به نوبه خود، انسانی از جمیع جهات مشابه مادر یا نیرومندتر و مؤثرتر از او هستند و در فعالیت و خدمت به جامعه مسلمین عیناً مانند مادرشان یا بهتر و فعال‌تر و مؤثرتر می‌باشند.

اگر زنی به جای دخول و شرکت در کارها و فنون و صنایع اجتماعی، بچه بزاید و بزرگ کند و تحویل اجتماع دهد، خدمات وجودی خود را در اعلاترین درجه، با ضریب تعداد فرزندان خود بالا برده است. اگر هشت فرزند زایید، هشت برابر خدمات اجتماعی خود به جامعه خدمت نموده است و اگر بچه‌ای نزایید و تربیت ننمود، درجات خدمت خود را با ضریب هشت پایین آورده و ساقط نموده است و در حقیقت این چنین بانوانی که در اجتماع وارد می‌شوند و خود را خادم و دلسوز مجتمع می‌دانند، با این ضریب، خود را از اجتماع دور کرده و از خدمت به آن شانه خالی کرده‌اند.

اینها همه به جای خود محفوظ و در عین حال تحصیل کمالات معنوی و علوم الهی و تحصیل دانش‌هایی که به درد بانوان می‌خورد، از قبیل خانه‌داری، خیاطی، غذاپزی، بهداشت و حفظ‌الصحه، قابلگی و پزشکی زنان و فراگیری علوم تربیت فرزند و غیرها که بسیار است، ابداً با بچه‌داری منافات ندارد، بلکه کمال ملایمت را نیز دارد.

■ **گنجایش زمین برای همه تضمین شده است**

می‌گویند زمین گنجایش این همه افراد را ندارد. اگر سیل نوزاد رو به جلو برود زمین از نوزاد پر می‌شود. أُف لَکُمْ وَ لأوْهامِکُمْ الْخالیَه وَ ءَآرائکُمْ الْبالیَه وَ أهْوائکُمْ الْکاسِدَه. خداوند در قرآن، گنجایش زمین را برای زندگان و دفن مردگان، تضمین فرموده است. شما دلتان برای خدا می‌سوزد و می‌خواهید زمینش سنگین نشود و در حمل و دربرگیری مردگان و زندگان جا برای آن تنگ نگردد. می‌فرماید: «أَلَمْ نَجْعَل الأرْضَ کِفَاتًا * أَحْیَاءً وَ أَمْوَاتًا / آیا ما به زمین گنجایش فراگیری و حمل زندگان و مردگان را نداده‌ایم؟»

جمعیت کشور انگلستان قریب ۵۶ میلیون نفر – در زمان انتشار کتاب –است و در کشور فرانسه قریب ۵۵ میلیون و در کشور آلمان قریب ۷۷/۵ میلیون است و کشور ایران که مساحتش به تنهایی برابر مساحت این سه کشور است، چگونه این قرعه بدبختی و عدم گنجایش برای اینجا افتاد که اینک که جمعیتش افزون شده است به قریب ۵۰ میلیون بالغ گردیده است؟! با آنکه از جهت معدن و ذخایر تحت‌الارض و آمادگی زمین‌های زراعتی و دامداری، از مرغوب‌ترین کشورهای جهان است ولی آن کشورها که نه معدن دارند و نه زراعت و خوراکشان سیب زمینی است، قرعه به نام ایشان اصابت نکرده است؟! بلکه پیوسته قرعه موافق و قرعه حیات و سلامت و بهداشت به نامشان می‌افتد. این سری است پنهان و رمزی است غیرعیان که گمان نمی‌رود تا زمانی که زمام اختیار ما به دست کفار باشد، از حقیقت آن کسی مطلع گردد.

■ **دولت تسهیلات ازدواج را فراهم کند**

بر عهده حکومت اسلام است که راه تزویج را به روی مردم باز کند و مشکلات دختر و پسر و زن و مرد را در این امر از میان بردارد تا با برنامه‌های صحیح، دختران و پسران در ابتدای بلوغ بتوانند ازدواج کنند و اولاد بیاورند و در عین حال به تحصیل علوم لازمه نیز بپردازند، به طوری که ازدواج ابداً مانع پیشرفت و ترقی نباشد و داشتن اولاد یک امر طبیعی و معمولی و قابل سازش با صنعت و فن و حرفه و علم به شمار آید.

اگر زنی به جای شرکت در کارها و فنون و صنایع اجتماعی، بچه بزاید و بزرگ کند و تحویل اجتماع دهد، خدمات وجودی خود را در اعلاترین درجه، با ضریب تعداد فرزندان خود بالا برده است. اگر هشت فرزند زایید، هشت برابر خدمات اجتماعی خود به جامعه خدمت نموده است

ای خانمی که به یک فرزند یا دو فرزند اکتفا کرده‌ای و خودت را سرگرم کارهای دیگر نموده‌ای! بدان که آن فرزندهای احتمالی که در صورت فرض زاییدن به وجود می‌آمدند و اینک نیامده‌اند، همانند همین فرزند تو هستند. همه آنها را از دست داده‌ای! و به فوز عظیم نرسیده‌ای! و آن فرزندهای لطیف و شیرین را فدای این مشاغل و در حقیقت شواغل نموده‌ای!

سبک فامیلی

عمو، عمه، دایی، خاله

تولد یک نوزاد به همه ما نقش‌هایی لذتبخش می‌دهد

عناوین و نسبت‌ها انرژی دارند، البته این انرژی را احتمالاً نتوانیم با مدل‌های ریاضی تعقیب کنیم، یعنی به راحتی معادله ریاضی و نمودار برایش بنویسیم اما به راحتی هم نمی‌توانیم انکارش کنیم. مثلاً نمی‌توانی با یک مدل ریاضی روشن کنی که وقتی یک پدربزرگ و مادربزرگ نوه دارند با زمانی که حالا آن دو فقط یک پیرمرد و پیرزن هستند، کیفیت نگاه و دید آنها به زندگی چقدر متفاوت است و چه واکنش‌هایی در ذهن و روان آنها رخ می‌دهد و آنها را به زندگی امیدوارتر می‌کند، مثلاً می‌توانی بگویی چون این پدربزرگ و مادربزرگ، نوه‌های زیادی دارند و دور و برشان شلوغ است، دست‌کم به عمر آنها ۱۰ سال افزوده شده است؟ شاید نتوانی عدد خاصی را مطرح کنی، اما می‌توانی با جرئت بگویی که میان رابطه بستگانی که سررشته‌هایش به بچه‌ها می‌رسد و کیفیت زندگی و حتی طول عمر آدم‌ها رابطه‌ای وجود دارد.

تصمیم‌هایی که ما در زندگی می‌گیریم تصمیم‌های خطی و یک بعدی نیست. وقتی زن و مردی تصمیم می‌گیرند بچه‌دار شوند درست است که آنها برای خودشان تصمیم گرفته‌اند، اما با این تصمیم فقط آنها نیستند که پسوند و پیشوندی جدید می‌پذیرند. دیگرانی هم در پایین‌دست این چشمه نشسته‌اند و از این تصمیم آب می‌خورند. دیگرانی که در کنار ما هستند، هر کدام به نوعی رابطه‌ای جدید با ما پیدا می‌کنند. اگر تا دیروز کسی خواهر ما بود، حالا خاله یا عمه فرزند ما هم می‌شود یعنی به واسطه فرزند ما، او را خاله و عمه صدا می‌زنیم. اگر تا دیروز کسی برای ما فقط پدر و مادر بود، حالا به واسطه فرزند ما پدربزرگ و مادربزرگ هم می‌شود. کسی از اندرون آدم‌ها خبر ندارد و گاهی حتی نزدیک‌ترین آدم‌ها در زندگی ما هم اتاق‌های شخصی و خصوصی در ذهن‌شان دارند که کسی را به آنجا راه نمی‌دهند. به خاطر همین است که بعید نیست بخشی از امید به زندگی یک نفر به این رشته‌های جدید بستگانی پیوند خورده باشد، بدون آنکه حتی او به زبان آورده باشد، مثل پدربزرگی که دلش نوه می‌خواهد اما ملاحظه می‌کند و بر زبان هم نمی‌آورد. ما بسیار شنیده‌ایم که می‌گویند وقتی کسی پدر یا مادر می‌شود، احساس مسئولیت او در زندگی بیشتر هم می‌شود و پخته‌تر از پیش رفتار می‌کند، اما همین نسبت را در سایر آدم‌هایی که به نوعی به تصمیم پدر و مادر برای بچه‌دار شدن بسته شده‌اند، می‌شود دنبال کرد. کسی که خاله می‌شود یا عمه، به احتمال زیاد در ذهن و روح خودش موجود جدیدی را کشف می‌کند که پیش‌تر با او نبوده است، کسی که دایی یا عمو می‌شود هم همین طور. هر کسی در یک نسبت جدیدی قرار می‌گیرد که پیش از آن نمی‌توانست تجربه کند.

ما واقعاً برای بسیاری از اتفاقات سرنوشت‌ساز اما زیرپوستی دنیا نه معادله داریم نه نظریه. اما می‌دانیم و باور داریم که آنها وجود دارند و اثرشان را روی زندگی ما می‌گذارند. امروز انسان از زاویه فناوری، گام‌ها و پرش‌های بسیار بلند و حیرت‌آوری برداشته است. کارهایی می‌کند که در سده‌ها و دهه‌هایی پیش از محالات به شمار می‌رفت، اما با همه این پروژه‌های محیرالعقول هنوز این بچه است که می‌تواند آرزوی آدم‌هایی را برای یافتن نسبت‌های جدید در زندگی از پدر و مادر شدن تا خاله و عمو و عمه و دایی شدن محقق کند. این دیگر کالایی نیست که بتوانی بدهی به شرکت‌های لوکس‌ساز دنیا برایت بسازند. این پسوندها و نسبت‌های بستگانی از جنس فناوری نیست و معروف‌ترین و حرفه‌ای‌ترین برندهای دنیا هم در برابرش ناتوان می‌شوند، اما می‌بینی نوزادی که به ظاهر ناتوان می‌آید می‌تواند این نسبت‌های دوباره را با همان دست‌های کوچکش بیافریند.

سبک نگرش

دیر بجنبیم فصل شکوفه دادن‌مان می‌گذرد

همه روزهای زندگی جوانی نیست

■ **ندا داودی**

می‌گفت وقت زیاد است، آنقدر رؤیا در سر دارد که نمی‌تواند در جوانی و روزهای اوج گرفتن، برای خودش دردسر درست کند. بچه خرج دارد و تولد آن در روزهای شکوفایی و ایامی که باید آینده‌اش را بسازد، درست مثل این است که کوهنوردی در حال بالا رفتن از کوه زمانی که به دامنه می‌رسد، به جای آنکه ادامه دهد و قله را فتح کند، بنشیند تا نفسی تازه کند، آن وقت دیگران بروند و افتخار فتح قله برای آنها رقم بخورد. او می‌گفت و من تنها نگاهش می‌کردم. به صورت کسی که می‌خواست برخلاف طبیعت عمل کند و این وجه تمایز را نقطه قدرت خود می‌دانست. از حرفش تعجب نکردم، چون این روزها حرف‌های این‌چنینی را از دوستانم زیاد شنیده‌ام.

در بین همکلاسی‌های سابقم که در شبکه‌های اجتماعی پیدایشان کرده‌ام یا اتفاقی جایی در گیر و دار زندگی دوباره یکدیگر را دیده‌ایم، بعد از گفتن شرح این سال‌های بی‌خبری از هم متوجه شده‌ام بسیاری از دوستانم چنین فکری دارند. در دهه چهارم زندگی‌شان - ۳۰ سالگی به بعد - یا هنوز فرد ایده‌آل را پیدا نکرده‌اند یا بعد از سال‌ها زندگی متأهلی هنوز فرزندی ندارند یا یک فرزند مهدکودکی دارند که آنچنان هم دست و پایشان را نبسته است. حرف‌هایی که هر کدام می‌گویند به نوعی شبیه هم است. انگار من و هم‌نسلانم از برخی چیزها جذر گرفته‌ایم و بعضی چیزها را دو برابر کرده‌ایم تا خوشبختی‌مان چند برابر شود، اما نمی‌دانیم این راه که می‌رویم به ناکجاآباد است و کسب تجربه همیشه هم خوب نیست، مخصوصاً وقتی بهای آن عمری باشد که دیگر برنخواهد گشت.

یکی از افسانه‌های واقعی ما که در دهه چهارم زندگی‌مان هستیم، این است که می‌شنویم مادربزرگمان درست هم‌سن و سال ما بود که بچه‌هایش ازدواج کردند و آن وقت ما هنوز به دنبال نیمه گمشده‌مان می‌گردیم. اینکه ما شانس این را داشتیم که مادربزرگمان را ببینیم، قصه‌هایش را بشنویم و از تجربیاتش زندگی را بیاموزیم، یکی از دلایلش این بود که در سن کم مادر شده بود، چیزی که این روزها نشانه بی‌کلاسی است و خواب خیلی از دختران جوان را آشفته می‌کند، البته ازدواج زود آن هم قبل از رسیدن به پختگی و دانستن اینکه از دنیا چه می‌خواهیم کار درستی نیست، اما هر کاری وقتی دارد. گاهی آن‌قدر پخته می‌شویم که دیگر زمانی برای شکوفه داشتن و قلمه زدن باقی نمی‌ماند.

نمی‌دانم سال‌ها بعد وقتی پدربزرگ، مادربزرگ‌هایمان و پدر و مادرهایمان نیستند و ما خودمان پا به سن گذاشته‌ایم، قرار است شب یلدا را چگونه بگذرانیم یا دور سفره هفت‌سین با چه کسانی جمع شویم. نمی‌دانم وقتی بیمار شویم چه کسانی نوبتی از ما نگهداری می‌کنند یا اگر در بیمارستان بستری شویم، چه کسانی ساعت ملاقات در را باز می‌کنند و با دسته گل وارد می‌شوند. نمی‌دانم کسی را خواهیم داشت یا نه، اما می‌دانم بالاخره یک روز هم ما به قله‌های زندگی‌مان می‌رسیم و رؤیاهایمان را محقق می‌کنیم، یک روز دلمان می‌خواهد استراحت کنیم، در آن روز یا قله‌های مورد نظر را فتح کرده‌ایم یا در همان دامنه مانده‌ایم و خسته شده‌ایم، در نهایت دیگر نمی‌خواهیم بدویم. دلمان آرامش می‌خواهد، خانواده و فرزندانی که آرزویمان رسیدن به قله توسط آنها باشد. دوست داریم عکس‌هایشان را قاب کنیم و روی یک میز بزرگ گرد بگذاریم و با دیدنشان خستگی‌مان دربرود. آن روز چه کار خواهیم کرد. وقتی امروز تصمیم گرفته‌ایم صاحب فرزند نشویم تا راحت‌تر باشیم؟ چه روزهای سرد و سختی در پیش داریم. یادمان باشد همه زندگی روزهای جوانی نیست.